



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۲۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ (۵۲) أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ﴾ (۵۴) وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۵۵) وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (۵۶)

دلالت ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ بر رابطه خالق و مخلوق

در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» که از یک نظر از سنخ «رد العجز الى الصدر» است، به آغاز این سوره بر می گردد، ما را هم به معارف توحیدی فراخواندند، فرمودند: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾؛ فرار «الی الله» از شرك به توحيد است، از آلودگی به اخلاص و مانند آن است.

سه مطلب است که هر کدام در جای خود حق است: یکی اینکه انسان عمل خیری را که انجام می دهد و لو کم هم که باشد، ترک نکند. این در روایت است که استوای عمل، مداومت بر عمل، و لو کم، این محبوب خداست،<sup>۱</sup> اینجا سخن از کثرت و قلت است که عملی را که انسان شروع کرد، عبادتی را شروع کرد، ترک نکند و لو کم هم که باشد، آن را ادامه بدهد. در این مدار، محور بحث قلت و کثرت است که انسان این عادت خوب را ترک نکند،

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۸.

اگر به نافلة‌ای یا نماز جعفر طیار یا چیزی شروع کرد و لو کم هم که باشد، به هر ترتیبی که هست آن را ترک نکند.

بحث دوم درباره سرعت و بطئی هست، نه قلت و کثرت. این است که گفته شد راه رو و سالک نه تند باشد و نه کند که خسته بشود، بین تند و کند، بین افراط و تفریط حرکت بکند، این حرفی که قبلاً گفته شد، حرف خوبی است؛ اما در مدار سرعت و بطئی است، نه قلت و کثرت که مطلب اوّل است.

مطلب سوم این است که نه از سنخ وحدت و کثرت است، نه از سنخ سرعت و بطئی از سنخ اخلاص است. فرار «الی الله» یعنی از شرک دوری جستن و به توحید رسیدن، این به عقیده برمی‌گردد، به اخلاص برمی‌گردد، از سنخ اعمال نیست که به کثرت و قلت متّصف بشود، از سنخ حرکت نیست تا به سرعت و بطئی متّصل بشود؛ لذا جای اخلاص است، پس آن دو مطلبی که گفته شده است و گفته می‌شود حق است، ولی در مورد آیه ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ نیست، این مربوط به اخلاص است.

مطلب بعدی آن است که در یک جمله ذات اقدس الهی هر سه را جمع کرد، خالق را و خلق را و هم رابط بین خالق و خلق را با این جمله کوتاهی که در وسط آیه هست، جمع کرد فرمود: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾، این جمله، ﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ﴾ این وسط آیه است؛ ﴿إِنِّي﴾؛ یعنی من رسول ﴿لَكُمْ﴾؛ یعنی شما مرسل علیه ﴿مِنْهُ﴾؛ یعنی از طرف مرسل، خدا و خلق و رابط بین خلق و خدا در این یک جمله نورانی کوتاه که در وسط آیه قرار گرفته است جمع شده است ﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ﴾؛ یعنی رسول از مرسل به شما، من از خالق به شما، خالق اصل است، شما مستفیض هستید و من رابط و واسطه فیض و مسئله توصیلی بین شما و خدا هستم ﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ﴾. این براساس اهمیتی که دارد هم در آیه پنجاه هم در آیه ۵۱؛ در آیه پنجاه فرمود: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ﴾ در آیه ۵۱ آمده ﴿وَلَا

تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ ﴿١﴾ این ﴿إِنِّي لَكُم﴾؛ یعنی خدا، خلق خدا، رابط بین خلق و خدا؛ فرستنده، فرستاده شده، مردمی که مرسل علیه هستند.

### افترای متعدّد مشرکان نسبت به انبیا

مطلب بعدی تسلیت و دلداری نسبت به امام و امت هر دو است. فرمود اینکه می‌بینید عده‌ای در برابر انبیا اعتراض و دهن‌کجی می‌کنند، این اختصاصی به امت اسلامی ندارد، انبیای دیگر هم گرفتار یک چنین امی بودند: ﴿مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا﴾ اینکه آن طغیانگران آنها گفتند او ساحر یا مجنون است. این بحث چون در چند جای قرآن کریم آمده است دیگر نباید تکرار بشود.

در سوره مبارکه «شعراء» راه حلّ آن جا بیان شده است که این دو جمله و دو تعبیر یکجا روا نیست. یک وقت است که حرف‌های عمیق علمی پیغمبر می‌زند و آن طغیانگران نمی‌فهمند، می‌گویند او مجنون است، چه اینکه درباره خود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم گفتند - معاذ الله - او مجنون است و ذات اقدس الهی با سوگندی که یاد کرد، فرمود که این ﴿وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ﴾<sup>۱</sup> این پیغمبر جنونی ندارد، حرف‌های عاقلانه می‌زند. یک وقت است که حرف‌های پیغمبر را نمی‌فهمند و می‌گویند او مجنون است، چه اینکه حرف‌های پیغمبر را هم نمی‌خواستند بفهمند، گفتند که او - معاذ الله - مجنون است که خدای سبحان که منشأ اقل و رحمت و آفرینش آنهاست گواهی می‌دهد که ﴿وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ﴾ یک وقت است یک کار «مَحِیرَ الْعُقُول» از او می‌بینند، می‌گویند او ساحر است، این کاملاً قابل جمع است، برای فرعون و امثال فرعون این دو صحنه پیش آمد، چون در سوره مبارکه «شعراء» مبسوطاً اینها بحث شد دیگر تکرار نشود. در سوره «شعراء» آیه ۲۲ به بعد این است: ﴿قَالَ

۱. سوره تکویر، آیه ۲۲.

فِرْعَوْنَ ﴿ به وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) گفت: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ \* قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾ اینجا که در معرفت شناسی گرفتار حسّ و تجربه بودند، می گفتند چیزی را که ما نبینیم نیست، حرف های مردم مصر چه قبطی چه نبطی این بود که بر اساس حسّ و تجربه حسّی معرفتشان را سامان می بخشیدند و همین بنی اسرائیل به موسای کلیم گفتند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾،<sup>۱</sup> این یک؛ ﴿أَرَأَيْتَ اللَّهَ جَهْرَةً﴾،<sup>۲</sup> این دو؛ در این بخش بر اساس حسّ و تجربه حسّی می گفتند ما باید خدا را بشناسیم، این فکر غالب مردم مصر بود، چه قبطی چه نبطی! وجود مبارک موسای کلیم آمده بر اساس تجرید عقلی نه تجربه حسّی، فرمود خدا آفریدگار نظام هستی است، این حرف برای فرعون و امثال فرعون قابل هضم نبود، گفت: ﴿لَمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ﴾؛<sup>۳</sup> نمی شنوید که او دارد چه می گوید: ﴿قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾؛<sup>۴</sup> این - معاذ الله - مجنون است، برای اینکه حرف های غیر عاقلانه می زند، وقتی مبارزه و مسابقه و تحدّی شروع شد و جریان معجزه اصحاب پیش آمد: ﴿فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ و ید بیضاء پیش آمد ﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ﴾ در این مقطع، فرعون ﴿قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾،<sup>۵</sup> «علیم» با مجنون نمی شود، آنجا که گفت مجنون؛ یعنی حرف های غیر عاقلانه می زند، اینجا می گوید یک دانشمند است، این کاملاً قابل جمع است، آنجا یک نحوه می گوید اینجا یک نحوه، آنجا حرف های او را نمی فهمد، می گوید او مجنون است، اینجا اثر محیر العقول او را می بیند، می گوید: ﴿لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾، اما یک نفر درباره یک شخص در یک زمان و زمین در یک واقعه بگوید او ﴿سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ این جمع نمی شود.

۲. سوره بقره، آیه ۵۵.

۳. سوره نسا، آیه ۱۵۳.

۴. سوره شعرا، آیه ۲۵.

۵. سوره شعرا، آیه ۲۷.

۶. سوره شعرا، آیات ۳۲-۳۴.

پرسش: اینجا با «أو» عطف کرده و با «أو» هم که عطف کند؛ یعنی این دو تا با هم آمدند؟

پاسخ: جمع نمی‌شود، به هر حال باید اینجا با هم جمع شوند، بگویند یا ساحر است یا دانشمند است یا فریبکار است یا دغل باز است یا امثال آن، یا باید بگویند مجنون است یا سفیه هست این طور، اینجا با هم جمع می‌شوند بگوئیم یا عاقل است یا دیوانه، اینجا با هم جمع نمی‌شوند. اگر گفتیم عاقل است باید وصفی که کنار اوست جمع بکنیم. اگر گفتیم دیوانه است باید سفاهت و امثال آن را کنار او جمع بکنیم، به هر حال این دو در یک ردیف باید باشد تا قابل جمع باشد. بنابراین اگر کسی یکجا حرف می‌زند باید دو حاشیه حرف او هماهنگ باشد، اگر در مواضع پراکنده حرف می‌زند، او ممکن است در هر جایی مناسب با همان جا حرف بزند، او برهان عقلی تجریدی را نمی‌فهمد بر اساس حسّ و تجربه فکر می‌کند، می‌گوید این جنون است، چه اینکه درباره پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین حرف را زدند و اینجا که این اثر محیرالعقول را می‌بینند، می‌گویند: ﴿لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾.

### دینی بودن علوم تجربی و تجریدی

مطلب دیگر این است اینکه قبلاً گفته شده است که ما علم غیر دینی نداریم، تمام صدر و ساقه بحث هم توضیح داده شد که اگر علم‌ها از یکدیگر متمایزند حتماً سبب تمیّز دارند، این یک؛ تمیّز علم به اغراض نیست «کما ذهب الیه بعض» زیرا اغراض تابع مسائل هستند و حرف اوّل را مسئله می‌زند نه غرض، دو؛ مسئله وقتی تحلیل می‌شود سه عنصر دارد که دو عنصر آن اصلی هستند یک فرعی؛ یعنی موضوع دارند و محمول دارند و نسبت، نسبت نمی‌تواند عامل تمیّز باشد، می‌ماند آن دو عنصر: یکی موضوع است و یکی محمول، محمول هم عرض متّکی به موضوع است، پس «فلم یبق الا الموضوع» آن وقت تمایز علوم به تمایز موضوع است، این تا حدودی حرف قابل سامان است. بر اساس این مبنا که تمایز علوم به تمایز موضوعات است، اگر موضوع علمی فعل خدا بود، آن علم

الا و لابد دینی است؛ مثل اکثر علوم دانشگاه، از زمین شناسی تا ستاره شناسی، فیزیک آن، شیمی آن، ریاضی آن، دریا شناسی، صحرا شناسی، معدن شناسی، هوا شناسی همه و همه بحث در فعل خداست، همه این علوم دینی است و فرض ندارد علمی موضوع آن فعل خدا باشد و دینی نباشد؛ مثل اینکه فرض ندارد علمی مثل تفسیر موضوع آن قول خدا باشد و دینی نباشد. در حوزه بحث می کنند که خدا چنین گفت، چنین گفت، در دانشگاه ها بحث می کنند که خدا چنین کرد، چنین کرد، هم این دینی است، هم آن دینی؛ اما علمی که موضوع آن فعل خدا نیست، فعل بشر است؛ مثل هنر، خوانندگی، نوازندگی، سازندگی و سیاست اینها هم می تواند دینی باشد هم غیر دینی، برای اینکه موضوع این افعال «فعل الله» نیست، فعل انسان است، انسان این کارها را که می کند اگر مطابق دستورات الهی باشد می شود دینی، اگر مطابق نباشد می شود غیر دینی، سحر از آن جهت که مطابق دستور نیست می شود غیر دینی، خوانندگی دو قسم است و سازندگی دو قسم است همه این هنرها دو قسم است، اگر مطابق بود می شود دینی اگر مطابق نباشد می شود غیر دینی، علمی که موضوع آن «فعل الانسان» است می تواند دینی باشد و غیر دینی؛ اما علمی که موضوع آن «فعل الله» است الا و لابد دینی است؛ یعنی دانشگاه ها غرق دین هستند؛ منتها توجه ندارند، مثل همان ماهی که در دریا بود می گفت آب چیست؟ دریا چیست؟ غفلت دانشگاه در این است که نمی داند این فعل خداست، زمین فعل خداست، هوا فعل خداست، آسمان فعل خداست، دارند فعل خدا را بررسی می کنند. در تفسیر، مفسر قول خدا را بررسی می کند، در فیزیک و شیمی و دریا شناسی و صحرا شناسی و هوا شناسی و ستاره شناسی آن محققان فعل خدا را تفسیر می کنند، چون سحر «فعل الله» نیست، فعل انسان است صبغه دینی ندارد؛ مگر اینکه در بحث های مکاسب محرمة ملاحظه فرمودید که کسب این کار حرام است، خود این علم از آن جهت که علم است حرام نیست؛ مگر اینکه کسی کاری انجام بدهد کسی را مسحور کند آسیب برساند و مانند آن و دینی بودن علم هم معیار آن مشخص شد.

پرسش: بر اساس توحید افعالی ﴿مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾<sup>۷</sup>

پاسخ: کار انسان که در مسیر حق باشد این چنین است؛ اما اگر انسان در مسیر حق نباشد، ذات اقدس الهی می‌فرماید، شیطان می‌گوید که ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّهُمْ﴾<sup>۸</sup>؛ من اینها را گمراه می‌کنم ﴿لَا حَتَنَكَ﴾<sup>۹</sup> در سوره مبارکه «إسراء» سوگند یاد کرد شیطان که من به عزت تو احتناک می‌کنم! «احتنک» را هم قبلاً ملاحظه فرمودید این باب افتعال که می‌گویند: «احتنک الفرس»؛ یعنی حنک و تحت حنک در اختیار سوارکار است، می‌گوید من سواری می‌خواهم، من حنک و تحت حنک را می‌گیرم و سوار می‌شوم تا آنها را به جایی که خودم می‌خواهم برانم: ﴿لَا حَتَنَكَ ذُرِّيَّتَهُ﴾، «احتنک الفرس»؛ یعنی دهنه او، افسار او، تحت حنک او را گرفته است، می‌گوید من این کار را می‌کنم.

بنابراین یک وقت است انسان در مسیر دستور خدای سبحان است، آنجا جای ﴿مَا رَمَيْتَ﴾ است؛ اما نه یک وقت است که در مسیر شیطنت شیطان است آن فعل شیطان است ﴿أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ \* فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾.

مصونیت مؤمنان از عذاب و اصابت فتنه به مؤمن و کافر

درباره اینکه این سوال قبلی مربوط به همین سوره مبارکه «ذاریات» که فرمود: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱۰</sup> این با آن آیه‌ای که فرمود: ﴿اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ﴾ که در سوره مبارکه «انفال» است این با آن

۷. سوره انفال، آیه ۱۷.

۸. سوره حجر، آیه ۳۹.

۹. سوره اسراء، آیه ۶۲.

۱۰. سوره ذاریات، آیه ۳۵.

هماهنگ نیست، برای این که در سوره «انفال» دارد فتنه که آمد به اصطلاح، آتش که آمد تر و خشک ندارد، اینجا چطور ذات اقدس الهی فرمود شما از شهر بیرون بروید یا شما را بیرون می‌کنیم آیه ۲۵ سوره مبارکه «انفال» این است: ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

این به نحو قضیه مهمله و قضیه موجهه جزئی است. معنایش این است که هر جا فتنه آمده ما صالح و طالح را می‌سوزانیم، این را که نمی‌گوید. این ﴿فِتْنَةً﴾ نه «الف و لام» دارد نه جمع است نه از سیاق آن استغراق استفاده می‌شود، ایجاب کلی استفاده می‌شود ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً﴾ بعضی از فتن این طور هستند وقتی که آمدند خشک و تر نمی‌کنند آن جایی است که خوب‌ها امر به معروف و نهی از منکر نکردند و گرنه ذات اقدس الهی هرگز در اثر انتقام از یک تبهکار، صلحا را از بین نمی‌برد، اینجا چون شهر را می‌خواهند ویران کنند، آن وقت لوط در آن هست خانواده لوط در آن هستند به استثنای همسر او، هیچ کدام استحقاق زیرو رو شدن را ندارند؛ لذا فرمود ما اینها را بیرون کردیم ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾<sup>۱۱</sup> اگر یک وقت فتنه‌ای می‌خواهد بیاید، چون نکره است و در سیاق مثبت است نه منفی، پیام ایجاب کلی ندارد، فرمود: ﴿اتَّقُوا فِتْنَةً﴾ که این فتنه فقط شامل ستمکاران نمی‌شود، بلکه همه را می‌گیرد، حالا باید دید که آن چه فتنه‌ای است که عده‌ای که باید امر به معروف و نهی از منکر کنند نکردند، وظیفه خود را انجام ندادند دامن‌گیر آنها شده است. در بخش‌هایی از قرآن کریم که بحث‌های آن قبل از گذشت، فرمود اینها که ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ هستند ﴿فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ﴾<sup>۱۲</sup> ذیل آیه این مطلب ثابت شد که این لقب «بقیة الله» در نظام خلقت بالاصاله برای اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک ولی عصر است؛ اما بالتبع ولی عصر شاگردان آنها هم «بقیة الله» هستند. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «الْعُلَمَاءُ

۱۱. سوره هود، آیه ۸۲.

۱۲. سوره هود، آیه ۱۱۶.



بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ»<sup>۱۳</sup> همین است، فرمود اینها ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ هستند، در ادیان سابق، شرایع سابق علما را می گفتند:

﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ چون اینها هستند که می مانند، فرمود چرا «اولوا بقیه» ای نبودند در برابر اینها که جلوی فضای

مجازی یا حقیقی را بگیرند ﴿فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ﴾ فرمود آنها که «بقیه

الله» هستند طبق بیان نورانی حضرت امیر «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ» اینها باید جلوی فضای مجازی را بگیرند، به نظر ما

جلوی فضای حقیقی را بگیرند. «قد مرّ غیر مرّ» که سیم حقیقت نیست تا بی سیم بشود مجاز، چهره تلویزیون

حقیقت نیست تا بی شیشه بشود مجاز، این فضا فضای حقیقی است که دامن گیر خیلی از جوان ها شده است. فرمود

چرا «بقیه الله» های جامعه جلوی این فضای مجازی را نمی گیرند، این قدر ما باید با صلاح و سداد حرکت کنیم که

در خانه ما نیاید، اگر همین طور ساکت نشستن نصیحت کردند و گفتند تو این کار را بکن، این کار را نکن، این

گونه از فتن ﴿لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾ اگر «اولوا بقیه»، یعنی «بقیه الله» ها یعنی شاگردان «بقیه الله»

یعنی مصادیق «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ»، اینها اگر قیام کردند و چنین فتنه ای بیاید یقیناً ذات اقدس الهی اینها را

حفظ می کند و گر نه اگر - خدای ناکرده - اینها هم به وظیفه خود عمل نکنند، این طور می شود.

پرسش: در مورد همان ﴿سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ شما فرمودید اگر در دو محل این حرف گفته شود این اشکال پیش

نمی آید؛ اما اینجا چون در صدد خلاصه گویی داستان حضرت موسی (علیه السلام) است ...

پاسخ: اگر به تفصیل موضعین، مکانین، عصرین، زمانین، قصّین گفته شود عیب ندارد؛ اما اگر انسان یکجا

بگوید این یا دیوانه است یا ساحر این عیب دارد.

پرسش: یکجا گفته نشده، بلکه حکایت همان چند جا را دارد می کند.

پاسخ: آن چند جا را که در سوره مبارکه «شعرا» مشخص کرده و جدا کرد؛ اما اینجا اگر بگویید: ﴿سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ این یکجا نمی تواند بگوید، آنجا را که باز کرد ذات اقدس الهی این است. گاهی خود ذات اقدس الهی بفرماید ببینید این چه طور دارد اعتراض می کند؛ مگر می شود بین سحر و جنون جمع بشود؟! آن جایی که خود ذات اقدس الهی در سوره «شعرا» مرزبندی کرده و گفته براهین عقلی کلیم حق را نفهمیدند، گفتند او مجنون است، قدرت معجزه آن حضرت را نفهمیدند و گفتند ساحر است و ساحر حتماً علیم است، نمی تواند ساحر دیوانه باشد. بنابراین این که فرمود در این بخش ها ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ که بحث آن دیروز گذشت و اساس کار همان تذکره است.

پرسش: راجع به این آیات در بعضی از تفاسیر روایی اینجا بحث بداء را مطرح کردند.

پاسخ: البته همیشه بداء مطرح است، بحث بداء را ما چند روز قبل مطرح کردیم که اگر ذات اقدس الهی بخواهد جلوی عذابی را بگیرد ممکن است، بداء همیشه ممکن است ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>۱۴</sup> را که ذات اقدس الهی به پیغمبر فرمود: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُ﴾<sup>۱۵</sup> برای همین است! ما که از اسرار عالم خبری نداریم، از مصالح و مفاسد خفیه خبر نداریم.

یک بیان نورانی از امام است «وَاللَّهُ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْنَاكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ»<sup>۱۶</sup> این هم آیه ﴿يُمَحِّضُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾<sup>۱۷</sup> فرمود در مقام گزارش، تدبیر به دست ذات اقدس الهی است؛ کجا مصلحت است، کجا مفاسده است، کجا جای عذاب است، کجا جای شفاعت است، کجا جای توسل است، تدبیر به دست

۱۴. سوره کهف، آیه ۲۳.

۱۵. سوره کهف، آیه ۲۴.

۱۶. قرب الإسناد (ط - الحديث)، النص، ص ۳۵۴.

۱۷. سوره رعد، آیه ۳۹.

«ربّ العالمین» است، او همیشه همین طور است یک کار جزمی که انسان درباره کلّ عالم داشته باشد می‌فرماید مخصوص خدای سبحان است و اهل بیت (علیهم السلام) هم که خبرهای جزمی می‌دهند به برکت اخبار جزمی ذات اقدس الهی است، فرمود: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

### مکلف بودن جنّ بر اساس میثاق الهی

این بیانی که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارند که این آیه جزء غرر آیات سوره مبارکه «ذاریات» است<sup>۱۸</sup> ناظر به همین است. فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. در بحث قبل برابر سوره مبارکه «اعراف» اشاره شد که خدای سبحان از انس میثاق گرفت؛ ولی درباره جنّ چنین چیزی نیست؛ اما این راه منحصر به فرد نیست که ما بگوییم اگر از جنّ این میثاق را نگرفته پس آنها مکلف نیستند راههای فراوانی است که خدای سبحان به موجودی شعور و و ادراک می‌دهد تا اینکه حجت خدا بر او تمام بشود، حالا انسان بر اساس اهمیتی که دارد و در بین انسان‌ها انبیا و مرسلین و اولوالعزم و اینها برقرار می‌شوند چنین صحنه‌ای را برقرار کردند. درباره جنّ ما نداریم که آنها انبیا و مرسلین دارند. مکلف هستند و رسول دارند؛ اما رسول انسانی رسول آنهاست، تحت ولایت اولیایی هستند که اولیای آنها انسان است؛ اما حالا خود جنّ به جایی برسد که وحی دریافت کند صاحب شریعت بشود این را ما نداریم، تحت تعلیم و تربیت صاحبان شرایع، انبیا و مرسلین هستند؛ اما خود آنها به این حدّ نرسیدند. غرض این است که اگر این آیه سوره مبارکه «اعراف» که اخذ میثاق است درباره خصوص انسان است، این دلیل نیست که حجت بر جنّ تمام نشده و آنها مجاری ادراکی ندارند. عمده این است که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.

۱۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۶۴.

در جریان خلقت جنّ ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾<sup>۱۹</sup> لذا نام جن را قبل از انس ذکر می کند و اما گاهی در اثر نفوذناپذیری برخی از آنها در سوره مبارکه «اسراء» که در بحث دیروز ذکر شد آنجا نام انس را قبل از نام جن ذکر می کند؛ آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسراء» این بود: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ﴾ چون محور اصلی تحدّی و متنبیان در انس است، در جن شاید اصلاً نباشد یا خیلی کم باشد. متنبی یعنی کسی که داعیه نبوت دارد، چون منکران وحی و نبوت یا مدعیان نبوت در انسان است یا بیشتر هست؛ در آیه ۸۸ سوره مبارکه «اسراء»، اول نام انسان را می برد: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ﴾.

### عبادت هدف خلقت انسان

به هر تقدیر جن و انس خلق نشدند مگر برای عبادت ذات اقدس الهی و عبادت هم تنها آبروی انسان است. در سوره مبارکه «فرقان» هم گذشت که ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛<sup>۲۰</sup> این دعا به عبادت تفسیر شده است. خود دعا مصداقی از مصادیق عبادت است؛ فرمود شما با تضرع و دعا پیش خدا آبرو دارید و گرنه چه حیثیتی خدا برای شما قائل است: ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛ این دعا به عبادت تفسیر شده است. پس اگر انسان آبروی دارد به وسیله عبادت آبرو پیدا می کند؛ خدای سبحان می خواهد انسان آبرومند بشود، تنها راه آبرومندی انسان همان عبادت اوست.

پرسش: ...

۱۹. سوره حجر، آیه ۲۷.

۲۰. سوره فرقان، آیه ۷۷.

پاسخ: این «لام» که در این آیه محل بحث است، این را فرمودند «لام»، «لام» غایت است؛ اما «لام» که در سوره مبارکه «اعراف» است که ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا﴾ چون آیه ۱۷۹ سوره مبارکه «اعراف» هست؛ می گویند این «لام»، «لام» عاقبت است، نه «لام» غایت؛ نظیر آنچه که در جریان قصه موسای کلیم و فرعون آمده است که اینها گرفتند ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾. این «لام» ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾ که نمی تواند «لام» غایت باشد یعنی فرعون و همسرش دیدند یک صندوقچه ای کنار قصر آنها است، این را گرفتن و باز کردند، دیدند کودکی در آن است؛ این را گرفتن ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾. این آیه می گوید که این کودک را مادرش در صندوقچه گذاشت، گرفتند تا دشمن اینها باشد. اینها گفتند تا برای ما «قُرَّتْ عَيْنٌ» باشد، «لِيتَّخَذُوا وَلَدًا»؛ اما تعبیر قرآن کریم است که این را گرفتند ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾، این «لام» عاقبت است نه «لام» غایت؛ یعنی پایان کار موسای کلیم عداوت با آنها است. این «لام» در آیه ۱۷۹ سوره مبارکه «اعراف» هم «لام» عاقبت است، نه «لام» غایت؛ ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ﴾ است که ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ﴾ خیلی ها پایان کارشان جهنم است. ما برای جهنم کسی را خلق نکردیم؛ ولی خودشان جهنم می روند. ما برای عبادت خلق کردیم و پایان کار اینها هم که عبادت و بهشت است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی «لیعبدونی»، این آیه در عین حال که جزء غرر آیات است، باید با آیات دیگر هماهنگ باشد. در سوره مبارکه «ابراهیم» به این صورت بیان فرمود و صریحا از زبان موسای کلیم اعلام کرد: آیه هشت سوره مبارکه «ابراهیم»: ﴿إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾؛ اگر همه مردم عالم کافر بشوند هیچ آسیبی به خدا نمی رسد. اگر خدای سبحان بشر و جن را برای عبادت خلق کرد، چگونه اگر همه جهان کافر بشوند هیچ آسیبی نمی رسد؟ مگر لازم نمی آید که ذات اقدس الهی به مقصد نرسد، فعل او بی هدف باشد، فعل او بی غایت باشد؛ این است که در این گونه از موارد است «از شافعی نپرسید امثال این مسائل». این را از مغنی و مطول نباید پرسید، شما از هر یک از ادبا پرسید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ﴾

ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ<sup>۲۱</sup>؛ می‌گویند این «لام» حرف جر می‌شود «لأنَّ يعبد»، این متعلق است به ﴿خَلَقْتُ﴾ مفعول با برای آن واسطه است.

پرسش: ...

پاسخ: بله آن ابن عباس «لیعرفون»<sup>۲۱</sup> ولی فرقی ندارد عبادت که بدون معرفت نیست؛ چه حرف ابن عباس باشد که ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾؛ یعنی «لیعرفون» یا خود عبادت باشد، چون خود عبادت بدون معرفت نیست. اگر معرفت هدف باشد، خیلی‌ها بی‌معرفت هستند، اگر عبادت هدف باشد خیلی‌ها بی‌عبادت هستند.

### تعلق هدف خلقت به مخلوق

این «لام» به چه چیزی متعلق است؟ این «از شافعی نپرسید امثال این مسائل»<sup>۲۲</sup> آیا این «لیعبد» به ﴿خَلَقْتُ﴾ برمی‌گردد؛ یعنی هدف خدا این است؛ خدا از آن جهت که خداست محال است که هدف داشته باشد، چرا چون هدف عبارت از چیست که فاعل بین خود و بین آن هدف کاری را قرار می‌دهد که به وسیله این کار به آن هدف برسد و نقص خود را برطرف کند؛ این معنی هدفداری است. یک وقت است که خودش نیازمند اوست؛ مثل کسی که مسکن می‌خواهد و نیازمند مسکن است، تلاش کوشش می‌کند خانه می‌سازد تا خودش ساکن بشود، این هدف اوست. یک وقت از خودش مسکن دارد، برای دیگران مسکن می‌سازد؛ این با مسکن سازی مشکلی از مشکلات خود را حل می‌کند، نقصی از نقص‌های خود را حل می‌کند. قبلاً دین الهی داشت برای اینکه دین را ادا کند مسکن می‌سازد؛ قبلاً دارای کمال جود و سخا و بخشش نبود، می‌خواهد با این کار این نقص بخل را برطرف کند، به کمال جود برسد و به کمال احسان برسد و به مقصد می‌رسد، محال یعنی محال محال است که یک آدم عاقل کاری

۲۱. رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲۲. دیوان حافظ، غزلیات، غزل ۳۰۷.

انجام بدهد که نفع آن کار به او برنگردد؛ یک وقت کسی می‌خواهد ثواب ببرد، یک وقت کسی می‌خواهد ریا بکند، می‌خواهد یک بذر برای او بزنند، می‌خواهد نام او را ببرند، یک حد خیالی و کودکی دارد و فکر می‌کند؛ ولی بلاخره هدف‌دار است. هر فاعلی فعلی را که انجام می‌دهد این فعل رابط است، بین فاعل و هدف که به وسیله این فعل به مقصد خود برسد حالا یا می‌خواهد لذت ببرد یا انتقام بگیرد.

پرسش: ...

پاسخ: هدف شما این هست، لذا تلاش و کوشش می‌کنید، کار خود را انجام می‌دهید، به کمال خودتان می‌رسید؛ حالا چه او برسد، چه او نرسد، اراده او که کار شما نیست؛ کار شما این است که او را به مکتب ببرید، وظیفه پدری را انجام بدهید و فیض ببرید و می‌برید؛ اما قبول و نکول او در اختیار شما نیست، کار شما نیست. کار شما این است نصیحت کنید، تعلیم کنی و وسیله آن را فراهم کنید - ان شاء الله - «عند الله» مأجور باشید و می‌شوید؛ اما اگر پسر او، پسر نوح در آمد، دیگر تقصیر شما نیست. این دو سه امر اشتباه نشود؛ هر فاعلی که فعلی انجام می‌دهد اگر عاقل باشد، محال است که این کار بی هدف باشد؛ نباید بگوید من که خودم نیازی به خانه نداشتم برای دیگری ساختم؛ درست است شما نیاز به مسکن نداشتی؛ اما نیاز به ثواب داشتی، نیاز داشتی که به جود و کمال برسی، نیاز داشتی در تاریخ نام تو بماند، یا هر هدفی که داشتی، این کار را انجام دادی، لذا اگر کسی اعتراض کند، گله می‌کنید؛ این برای فاعل. پس هر فاعلی فعلی انجام می‌دهد برای اینکه نقصی از نقص‌های خود را بر طرف کند یا کمالی بر کمالات خود بیفزاید. اگر فاعل کمال نامتناهی داشت و هیچ نقصی نداشت، این فاعل نه خلق می‌کند که سودی ببرد، نه خلق می‌کند که جودی بکند، کار خدا «تا» بر نمی‌دارد، نه خلق کردم تا سودی ببرم، صحیح است؛ نه خلق کردم تا تا جودی کنم، صحیح است؛ برای اینکه او جواد «بالذات» است. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه)

این بیان نورانی را در توحید از امام کاظم (سلام الله علیه) نقل می‌کند سؤال کردند خدا جواد است؛ یعنی چه فرمود:

«فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أُعْطِيَ وَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ»<sup>۲۳</sup> این جود یک وصف بیرونی نیست که خدای سبحان فاقد این وصف

باشد و به وسیله آفرینش می‌خواهد جواد بشود، بلکه جود فعل اوست و او منبع جود است. اگر یک موجودی

حقیقت نامتناهی بود که هست، کمال نامتناهی بود که هست، خلق نکرد عالم را تا سودی بکند، خلق نکرد عالم را

تا جودی بکند، چون «فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أُعْطِيَ وَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ». بنابراین او چون مبدأ خیر است «یترشع منه

الخلق»، نه اینکه خلق کرد تا ما عابد بشویم یا زاهد بشویم؛ لذا در سوره مبارکه «ابراهیم» مشخص کرد و فرمود:

اگر همه شما کافر بشوید برای من فرقی ندارد، برای اینکه من کار خود را انجام دادم؛ خدا چون کمال محض است،

فیض از او صادر می‌شود، نه اینکه فیض می‌کند تا به کمالی برسد. بنابراین اول تا آخر مغنی را بگردید، متعلق به

شما نشان نمی‌دهد؛ این به مخلوق برمی‌گردد نه به خالق؛ یعنی این هدف، هدف مخلوق است، نه هدف خالق. «هاهنا

امور ثلاثة»: امر اول این است که خدا غنی محض است، چون کمال محض است، منتظر چیزی نیست؛ کار خدا «تا»

بر نمی‌دارد. امر ثانی: فاعل چون حکیم محض است، صدر و ساقه او باید حکیمانه باشد. کار سوم و مطلب سوم:

چون کار، کار حکیمانه است، لغو در اول تا آخر این کار نیست؛ پس این نفع به فعل بر می‌گردد، نه به فاعل، چون

کمال محض است می‌آفریند، چون حکیم محض است این کار او باید حکیمانه باشد. اگر سؤال کنید که فایده خلقت

انسان چیست؟ می‌فرماید من این خاک را می‌خواهم به عالم پاک ببرم، این حکمت است؛ من می‌خواهم این ناقص

را کامل کنم، این حکمت است؛ جاهل را عالم کنم، این حکمت است؛ چون حکیم است، خلقت او روی مصالح

است، چون غنی است مصالح به مخلوق برمی‌گردد، نه به خالق؛ لذا این «لام» به آن مخلوق برمی‌گردد نه به

﴿خَلَقْتُ﴾؛ نه اینکه خلق کردم که سودی ببرم، نه اینکه خلق کردم که جودی ببرم. بیان بزرگان حکمت این است



که خدا نه مستعیض است، نه مستغرض؛ نه غرض دارد، نه عوض می‌طلبد، چون غنی محض است، هیچ غرض و  
عوضی نمی‌خواهد، چون کمال صرف است همه این امور از او نشأت می‌گیرد؛ این است سیدنا استاد فرمود این  
آیه از غرر آیات سوره مبارکه «ذاریات» است.

«و الحمد لله رب العالمین»